

مترجم مأیوس

مرضیه ملکشاهی

صادق هدایت را شاید بتوان پرآوازه‌ترین و درعین‌حال پررمز و رازترین نویسنده معاصر ایران تلقی کرد. زندگی نامالوف و نومیدوارانه و سپس مرگ خاموش اما پرسروصدای او تصویری از او به‌دست داده است که هم در دریافت آثار خودش و هم در دریافت آثاری که ترجمه کرده، تأثیری انکارناپذیر داشته است. در میان ترجمه‌های هدایت، ترجمه وی از سارتر، فیلسوف اگزیستانسیالیست، بر دریافت این فلسفه به‌عنوان یک فلسفه نومید در ایران تأثیر گذاشته است. در مقاله حاضر پس از طرح مقدماتی به شرح این تأثیر پرداخته می‌شود.

صادق هدایت در مقام مترجم

تنها سند مکتوبی که حاکی از درگیری هدایت با سارتر و فلسفه اگزیستانسیالیسم است، ترجمه داستان کوتاهی با عنوان *دیوار* از مجموعه داستانی با همین نام است که در سال ۱۳۲۴ در مجله سخن انتشار یافت. داستان *دیوار* در طی جنگ داخلی اسپانیا رخ می‌دهد. پابلو ابی‌یتا که به همراه دو تن دیگر بدون محاکمه محکوم به مرگ شده‌اند، شب قبل از اعدام را در سردابه سرد و نمودار یک بیمارستان متروکه به همراه دو نگهبان و یک پزشک بلژیکی که مسئول ثبت و ضبط حالات روحی و روانی زندانیان است، می‌گذرانند. داستان که از زاویه دید ابی‌یتا نقل می‌شود به شرح حالات روحی، عواطف و کنش‌های افرادی می‌پردازد که تا چند ساعت دیگر با جوخه اعدام مواجه خواهند شد. هرکدام از این سه نفر واکنش متفاوتی به ایده مرگ قریب‌الوقوع خود نشان می‌دهند. ژوان میربال که مرد جوانی است، شروع به گریه و زاری می‌کند، توم اشتین بک، که از ژوان مسن‌تر است، پس از اینکه شلوار خود را به طور غیرارادی خیس می‌کند، با طعنه‌های پابلو به خود می‌آید. در این میان پابلو در خود نوعی سردی و بی‌رحمی بی‌سابقه حتی نسبت به خودش می‌یابد. در برابر حضور قاطع مرگ همه‌چیز برای او بی‌معنی است، زنی که به او عشق می‌ورزیده و حتی آرمان‌هایی که برای آن می‌جنگیده است. با وجود این پابلو حتی پس از تیرباران هم‌بندی‌هایش حاضر نیست تا در برابر پیشنهاد آزادی‌اش مخفیگاه دوست و هم‌رمز سابق خود، رامون گری، را لو بدهد. کاری که حتی تعجب خود او را نیز برمی‌انگیزد. گویی که در برابر مرگ چنان همه‌چیز

رنگ می‌بازد که حتی زندگی نیز دیگر در چشمان پابلو ارزشی ندارد. پابلو برای اینکه بازجویان را از سر خود وا کند و جدیت آنها را به تمسخر بگیرد، به دروغ می‌گوید که رامون گری در گورستان مخفی شده است، دروغی که تصادفاً باعث نجات وی می‌شود، چرا که رامون روز قبلش از مخفیگاه اصلی خود خارج شده و در گورستان سکنی گزیده است. داستان دیوار سرشار از مضامین اگزیستانسیالیستی چون ناامیدی، مرگ و پوچی است. اما باید در نظر داشت که در نزد سارتر پوچی و بی‌معنایی زندگی بدین معناست که انسان خود باید با طرح‌افکنی‌های خود معنایی برای زندگی کشف یا خلق کند. ابی‌یتا که در برابر مرگ همه‌چیز را بی‌معنا می‌یابد، تنها راه برای معنی دادن به زندگی خود را در این می‌داند که با شرافت بمیرد.

ماهیت تصادفی زندگی و عدم وجود روابط علی و معلولی در فلسفه اگزیستانسیالیسم که در این داستان نیز مشهود است به شدت در تضاد با گفتمان مارکسیستی حاکم بر آن دوران قرار دارد. اگرچه سارتر بعداً در دهه ۱۹۵۰م (۱۳۳۰ش) با مارکسیسم آشتی کرد و اگزیستانسیالیسم را زیرشاخه‌ای از مارکسیسم معرفی کرد که سعی در نوسازی و غنی کردن آن دارد، اما آثار دهه ۱۹۴۰م (۱۳۲۰ش) وی، که مصادف است با آخرین دهه زندگی هدایت و دوران تسلط حزب توده در عرصه روشنفکری ایران، بیشتر تحت تأثیر نویسندگان غیرماتریالیستی همچون هوسرل و هایدگر و در تضاد با مارکسیسم نوشته شد (نواک، ۱۹۶۶).

سایه مترجم بر سر نویسنده

به عقیده ساریوا (۲۰۰۶: ۱۰۷) هویت و تصویر مترجمان، به‌ویژه هنگامی که این مترجمان صرفاً مترجم نبوده و در جایگاه نویسنده، منتقد و یا پژوهشگر دست به ترجمه می‌زنند، بر دریافت آثاری که ترجمه می‌کنند تأثیری آشکار می‌گذارد. هنگامی که مترجم در حوزه‌ای خاص چهره‌ای سرشناس است، تنها نام و امضای او پای ترجمه یک اثر باعث می‌شود که برخی از ویژگی‌های آن اثر و مولف آن بارزتر و برخی دیگر در محاق قرار گیرد. امضای هدایت پای اولین ترجمه از اثری از سارتر، با اینکه این اثر صرفاً داستانی کوتاه از یک مجموعه داستان و تنها ترجمه هدایت بوده، در زمانی که اطلاعات اندکی درباره سارتر و اگزیستانسیالیسم در ایران وجود داشته، چنان نام او را با سارتر پیوند داده که در محافل روشنفکری دهه ۱۳۲۰ افرادی را که خواهان آشنایی بیشتر با سارتر و فلسفه اگزیستانسیالیسم بوده‌اند، به او ارجاع می‌داده‌اند. با اینکه خود ترجمه هدایت از داستان کوتاه دیوار هیچ بحث و جدل و نقد و نظری را در آن زمان بر نیانگیخته است، اما تصویری که،

درست یا نادرست، از هدایت در جامعه روشنفکری آن زمان وجود داشته است، بر دریافت آگزیستانسیالیسم در ایران به عنوان یک فلسفه نومیدانه به ویژه در دهه ۱۳۲۰ تأثیر گذاشته است. در ادامه ابتدا به شرح تصویر هدایت در جامعه روشنفکری ایران و سپس تأثیر این تصویر بر دریافت آگزیستانسیالیسم در ایران پرداخته می‌شود.

تصویر هدایت در مقام «روشنفکر مایوس» در جامعه ادبی ایران

بحث درباره علل نومیدی و خودکشی هدایت چنان در حوزه ادبیات ایران دامنه‌دار است که حتی از بررسی آثار وی پیشی گرفته است. گویی که خودکشی هدایت اثری است همسنگ بزرگترین اثر وی بوف کور. برخی نومیدی هدایت را صرفاً حاصل فضای خفقان‌آور اجتماعی و سیاسی زندگی وی دانسته و خودکشی وی را در حد اعتراضی به این فضا بالا می‌بردند و برخی دیگر ریشه این نومیدی را در روان و نگرش فلسفی وی به زندگی می‌جویند و در این میان برخی نیز این نومیدی را حاصل آشنایی وی با نویسندگانی پوچ‌گرا و نیست‌انگار چون سارتر و کافکا می‌دانند و تا به آنجا پیش می‌روند که بوف کور را که سال‌ها قبل از رمان تهوع سارتر نگاشته شده است، متأثر از آن می‌دانند.

حسن قائمیان (۱۳۳۶)، دوست هدایت و مترجم برخی از آثار کافکا، خودکشی هدایت را به میل گریز از وجود نسبت می‌دهد که در بعضی انسان‌ها وجود دارد، میلی که به زعم وی نشانه ضعف میل به زیستن و نشانه ناتوانی روحی نیست و خودکشی وی را اعتراضی به پوچی و بیهودگی زندگی می‌داند، چیزی که درک آن برای مردم عادی میسر نیست. به زعم وی طرز تفکر فلسفی و شرایط زندگی افرادی چون هدایت راهی جز گریز برای آن‌ها باقی نمی‌گذارد.

ژیلبر لازار (۱۳۳۶)، محقق و نویسنده فرانسوی، در وجود هدایت نوعی «لذت از مرارت» یا «لذت اندوه‌زده» می‌یابد که به زعم وی به همراه مزاج عصبی او باعث شد که در همان سال‌های جوانی برای نخستین بار دست به خودکشی بزند.

جمشیدی (۱۳۷۷) در کتاب خودکشی صادق هدایت با بررسی زندگی و آثار و نامه‌های هدایت به جستجوی ردپای نومیدی هدایت در دوران کودکی، جوانی و اواخر عمر وی پرداخته و نشان می‌دهد که نومیدی وی محصول یک دوره خاص نیست. به زعم جمشیدی، مرگ‌اندیشی هدایت در اوان کودکی و اولین خودکشی وی در پاریس در سن جوانی نشان از درگیری عمیق وی با زندگی دارد.

تشخیص دکتر روانپزشک وی در پاریس پس از چندین روز بررسی نوشته‌ها و وضعیت هدایت بدین شرح است: «آقایان! این نویسنده جوان شما، از همه ما سالم‌تر است، او فقط

یک عیب دارد، عیب او این است که دنیا را از پشت یک عینک سیاه تماشا می‌کند. سعی کنید این عینک را از جلوی چشمان او بردارید» (به نقل از جمشیدی، ۱۳۷۷: ۵۴).

در میان تمامی این روایت‌ها، روایت حزب توده از زندگی هدایت به علت نفوذ بی‌چون‌چرای این حزب بر ادبیات ایران در طول چندین دهه، ماندگاری و شهرت بیشتری یافته است. احسان طبری، ایدئولوگ ارشد حزب توده، و به تبع او بسیاری از نویسندگان وابسته به حزب توده زندگی هدایت را به سه دوره ناامیدی، امید و ناامیدی مجدد تقسیم می‌کنند و ناامیدی دوره اول را به فضای خفقان‌آور دیکتاتوری رضاشاه نسبت داده و ناامیدی مجدد وی را ناشی از دل بستن وی به نویسندگان «مأیوس و منحطی» چون سارتر می‌دانند (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۶۰-۶۱). روایت حزب توده از مراحل سه‌گانه یأس (۱۳۰۰-۱۳۲۰)، امید (۱۳۲۰-۱۳۲۵) و نومیدی مجدد (۱۳۲۵-۱۳۳۰) زندگی هدایت و نسبت‌دادن مرحله امیدواری آن به فضای باز سیاسی بعد از سقوط رضاشاه و فعالیت‌های حزب توده نکات بسیاری را نادیده می‌گیرد. همان‌طور که کاتوزیان (۱۳۷۲) به درستی بیان می‌کند این روایت افسردگی و یأس هدایت پیش از فرارسیدن دهه ۱۳۰۰ (قبل از حکومت رضاشاه) در دوران اقامت در اروپا و فعالیت‌های وی در نیمه اول آن دهه را که منجر به آفرینش بهترین آثار وی شد، نادیده گرفته و در عوض چند اثر طنزآمیز و هجو را که در انتقاد از گروه‌های مختلف حاکم نوشته شده ملاک خوشبینی و امیدواری می‌داند.

از نگاه حزب توده، برخی از آثار هدایت در این دوره از جمله حاجی آقا گواه بر شروع مرحله‌ای از امیدواری در زندگی هدایت است که با شکست جنبش آذربایجان و ناتوانی حزب توده در حمایت از این جنبش پایان می‌یابد. این روایت حزب توده از دو جهت دارای اشکال است. نمی‌توان منکر شد که پس از نابودی دیکتاتوری رضاشاه و پا گرفتن حزب توده در دل هدایت نیز مانند بسیاری دیگر از روشنفکران آن دوره بذری از امید شروع به جوانه‌زدن کرد؛ اما امید هدایت هرگز از آن نوع نبود که به این حزب یا هر حزب دیگری بپیوندد. انور خامه‌ای (۱۳۶۸: ۱۶۷) در کتاب چهارچهره می‌گوید:

در آن سال‌ها یعنی از ۱۳۱۰ تا ۱۳۲۵ هدایت به حزب توده و جنبش کمونیستی چپ تاحدی تمایل داشت درعین حال به فاشیسم و نازیسم بسیار بدبین بود و در نتیجه طرفدار پیروزی متفقین در جنگ بود. پس از جنگ و با فشار زیاد رهبران حزب توده مبنی بر عضویتش در این حزب روبه‌رو شد که هرگز نتوانست با این پدیده کنار بیاید. اصلاً او در تمام زندگیش هیچ‌وقت در هیچ حزب و گروهی شرکت نکرد. از حزب و حزب‌بازی بیزار بود و حاضر نبود آزادی فردی‌اش را به هیچ بهائی از دست بدهد.

برخلاف آنچه حزب توده ادعا می‌کند نامیدی هدایت از این حزب دلیل دیگری داشت و آنهم وابستگی حزب توده به شوروی و رشد گرایش‌های استالینی در این حزب بود (ر.ک. کاتوزیان، ۱۳۷۲، ۶۲). اگرچه آثار هدایت از جمله حاجی آقا و ولنگاری در این دوره با آثار وی در دوره قبل از جمله بوف کور تفاوت دارد، اما به هیچ وجه نمی‌توان آنها را در شمار آثار ایدئولوژیک و امیدوارانه‌ای گذاشت که حزب توده تحت‌عنوان رئالیسم سوسیالیستی از آنها حمایت می‌کرد.

بحث درباره علل نومیدی و افسردگی مزمن هدایت در حوزه دانش نگارنده و حوصله این مقاله نیست. اما آنچه که مسلم است این است که نومیدی وی به همان اندازه که معلول شرایط سیاسی و اجتماعی زمانه اوست، ریشه در روان و نگرش فلسفی وی به زندگی دارد و بیش و پیش از آنکه حاصل آشنایی وی با سارتر و فلسفه وی باشد، از رهگذر تبلیغات حزب توده، بر دریافت سارتر و فلسفه‌اش در ایران تاثیرگذار بوده است، بدین صورت که از میان رخ‌های گوناگون فلسفه سارتر بر رخ نومیدانه آن نور بیشتری تابانیده است.

پیوند نام اگزیستانسیالیسم با هدایت، از یک سو به روایتی دامن زده که نومیدی و حتی خودکشی وی را حاصل آشنایی با این فلسفه می‌داند و از سوی دیگر، باعث شده که این فلسفه، دست‌کم در ایران دهه ۱۳۲۰، چهره‌ای نومیدانه‌تر به خود بگیرد. در ادامه شرح این دو ماجرا خواهد رفت.

هدایت اگزیستانسیالیست؟

ترجمه داستان کوتاه دیوار به‌عنوان اولین اثر از سارتر در ایران، در زمانی که اطلاعات اندکی نسبت به سارتر و فلسفه‌اش وجود داشت، نام این دو را چنان به هم پیوند داد که تقریباً دو دهه پس از مرگ هدایت «مقارن سال ۱۳۵۰ عده‌ای از منتقدان سرشناس ایران، در بحث و گفتگوی تند و تیزی در روزنامه کیهان، سرانجام موافقت نمودند که هدایت اگزیستانسیالیست بوده است» (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۱۷۶) و قریب به پنج دهه پس از مرگ وی یکی از ناشران آثار هدایت، در مقدمه‌ای که بر چاپ مجدد کتاب نوشته‌های پراکنده صادق هدایت (۱۳۷۹) آمده است، می‌نویسد: «هدایت بی‌شک یک اگزیستانسیالیست بود درست به‌همان معنی که سارتر اگزیستانسیالیست بود [...] تمامی داستان‌ها و تحقیقات و ترجمه‌های این کتاب با همان دیدگاه اگزیستانسیالیستی نوشته شده است دیدگاهی که با آن سارتر به همه هستی می‌نگرد» (مقدمه [ناشر]، ۱۳۷۹: ۱۰). پیوند دادن نام هدایت با سارتر و اگزیستانسیالیسم تا به آنجا پیش رفته است که «در ایران، هم عوام و هم خواص، بارها

خودکشی هدایت را نشان اعتقادات اگزیستانسیالیستی او قلمداد کرده‌اند» (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۱۷۶).

بدون شک هدایت از نویسندگان بسیاری که آثار آن‌ها را مطالعه و ترجمه کرده است، تأثیر پذیرفته و در این میان سارتر نیز مستثنی نیست، اما مطالعه زندگی و آثار هدایت مانع از پذیرش روایتی می‌شود که نومی‌دی، خودکشی و نگارش آثار «بدبینانه»‌ای چون بوف کور را حاصل آشنایی وی با فلسفه اگزیستانسیالیسم می‌داند. آنچه مطالعه آثار و نامه‌ها و زندگی هدایت نشان می‌دهد این است که این نومی‌دی پربار چون رشته تسیحی دانه‌های مختلف دوران زندگی وی از نوجوانی و جوانی تا مرگ را به هم متصل کرده است، رشته‌ای که بینش فلسفی و شرایط همیشه نابسامان وطن هرگز مجال گسستش نداد. کاتوزیان (۱۳۷۲: ۱۶۷) می‌نویسد:

اشاره به جبرگرایی مطلق و مصرانه هدایت در اندیشه و ادب برای اثبات این نکته کافی است که هدایت (حتی در صورت آشنایی با اصول اندیشه‌های اگزیستانسیالیست) نمی‌توانسته است حداقل سازگاری را با آن داشته باشد. این مطلب درباره خودکشی او نیز که مکرراً ناشی از اعتقادات اگزیستانسیالیستی او عنوان شده است، مصداق دارد: شاید برخی اگزیستانسیالیست‌ها زندگی را «ملال‌آور» یا «پوچ» بدانند، لیکن نه خودکشی را توصیه می‌کنند و نه خود به آن مبادرت می‌ورزند.

اگزیستانسیالیسم زیر سایه هدایت

اگرچه هدایت چه در آثار و زندگی و چه در خودکشی خود تأثیر چندانی از سارتر نگرفت، اما تصویر هدایت به‌عنوان یک روشنفکر مایوس (که بیشتر حاصل تلاش‌های حزب توده است) و سرانجام خودکشی وی در مقام اولین مترجم و معرف سارتر تأثیر انکارناپذیری بر دریافت اگزیستانسیالیسم در ایران به‌عنوان یک فلسفه نومیدانه داشته است، هرچند که نمی‌توان ظرفیت درونی خود این فلسفه برای اجازه‌دادن به چنین تفاسیری را نادیده گرفت. شهرت اگزیستانسیالیسم به بدبینی تا بدانجا پیش می‌رود که سارتر سرانجام در سخنرانی که بعداً در سال ۱۹۴۶ در قالب کتاب چاپ و در سال ۱۳۴۵ با عنوان *اگزیستانسیالیسم و اصالت بشر* در ایران ترجمه شد، در رد اتهام پوچ‌گرایی به این فلسفه برمی‌آید. سارتر (۱۳۶۱: ۵۲) در این کتاب می‌گوید:

اگزیستانسیالیسم را نمی‌توان فلسفه‌ای مبنی بر انزواطلبی و گوشه‌گیری دانست، زیرا آدمی را با مقیاس عمل می‌سنجد و تعریف می‌کند. اگزیستانسیالیسم توصیفی بدبینانه از

بشر به دست نمی‌دهد. بدین‌سان فلسفه‌ای خوش‌بین‌تر از آن نمی‌توان یافت، زیرا عقیده دارد که سرنوشت بشر در دست خود اوست [...] راست است که مبنای فکری ما درون‌گرایی فردی است؛ اما این به علل کاملاً فلسفی است، نه به‌سبب اینکه بورژوا هستیم. علت آن این است که ما طالب فلسفه‌ای هستیم متکی به حقیقت، نه جویای مجموعه‌ای از نظریه‌های زیبا، مجموعه‌ای پر امید ولی عاری از اساس واقعی.

با وجود این، شهرت اگزیستانسیالیسم به‌عنوان یک فلسفهٔ پوچ‌گرایانه و سارتر به‌عنوان یک فیلسوف نومید در ایران به‌ویژه در دههٔ ۱۳۲۰، که مصادف است با آخرین دههٔ زندگی هدایت، بیش از آنکه مدیون ترجمهٔ نظام‌مند آثار سارتر باشد، مرهون فرامتن‌هایی بود که حول ترجمه‌های اندک آثار سارتر در این دهه (۲ داستان کوتاه و دو نمایشنامه) و به‌ویژه ترجمهٔ هدایت - به‌دلیل شهرت و اهمیت وی - شکل گرفت. از جمله مهم‌ترین این فرامتن‌ها در تلاش‌های بی‌وقفه حزب توده برای تعریف هویت خود از طریق ساخت یک «دیگری» تجلی یافت. حزب توده در هر فرصتی سعی داشت تا با نشان دادن نام هدایت در کنار سارتر و فلسفهٔ به‌زعم آن‌ها «بدبینانه وی» جامعه روشنفکری آن دهه را از «خطری» که «فلسفه‌های نومیدانه» برای مبارزات حزبی داشت، دور کند (طبری، ۱۳۲۶). حزب توده کوشید تا از یک سو با فروکاستن اگزیستانسیالیسم به یک فلسفهٔ نومید و بدبین که صرفاً به «ذهنیات و باطنیات و بحث‌های تجریدی و موشکافی‌های غیرواقعی» می‌پردازد و با تقویت «اضطراب و یأس و شکست» در انسان به حفظ نظام موجود کمک و به سرمایه‌داری خدمت می‌کند، هویت خود را به‌عنوان یک کل یکپارچه در تقابل با آن، و از سویی دیگر با گنجانیدن هدایت در مقولهٔ «روشنفکر مایوس» هویت فرد حزبی را به‌طور ملموس در تقابل با روشنفکر مایوس تعریف کند (طبری، ۱۳۲۷).

احسان طبری در مقالهٔ «گفتگو با یک روشنفکر مایوس» که به‌صورت گفتگویی خیالی میان روشنفکر مایوس (که اشاره به صادق هدایت دارد) و فرد حزبی نوشته است افکار مالیخولیایی روشنفکر مایوس را که دست از مبارزه شسته به فلسفهٔ آلبر کامو و ژان پل سارتر نسبت می‌دهد و می‌گوید:

افکار شما مجموعه‌ای از آن افکار انحطاطی است که در دنیای کهنه، دنیای زوال‌یابنده این اواخر گل کرده است. فلسفهٔ «آلبر کامو» و «ژان پل سارتر» و یا هذیان‌های تلخ «کنالی»، نویسندهٔ انگلیسی و این قبیل افکار همه از یک چیز سرچشمه می‌گیرد و آن این است که نظام جامعهٔ کنونی بهم خورده، شیرازهٔ آن از هم پاشیده و فقط آن کسانی که راه یک نظام بهتر و عالی‌تری، راه فردائی، را یافته‌اند خوش‌بینند و الا تمام کسانی

که به راه دیگری عقیده ندارند و در حصار امروز محبوس مانده‌اند، چون در اطراف خود جز بیهودگی و هرج و مرج نمی‌بینند، به «اصالت بیهودگی و هرج و مرج» معتقد می‌شوند. این افکار انعکاس حقیقت نیست، بلکه انعکاس وضع زمان است (طبری، ۱۳۵۷: ۲۶۶-۷).

در سراسر این مقاله، اشاره مؤلف به طبقه‌بندی‌ها و تغییرات حتمی اجتماع بشری براساس فرمول‌های قطعی حزبی و نگاه تاریخ‌باور مارکسیستی است؛ آینده‌ای که به‌زعم طبری در فلسفه‌های پوچ‌گرایانه‌ای چون اگزیستانسیالیسم، به‌علت توجه بیش‌ازحد به وضعیت ازهم‌پاشیده کنونی، در نظر گرفته نشده است. از نظر طبری تنها یک نظام «بهتر و عالی‌تر» که همان نظام فکری مارکسیستی-لنینیستی است می‌تواند به برون‌رفت از وضعیت کنونی کمک کند. فرد حزبی سپس روشنفکر مایوس را دعوت به رهاکردن فلسفه‌ای که به آن توسل جسته (که همان اگزیستانسیالیسم است) و گرویدن به فلسفه‌ای دیگر (که فلسفه مارکسیستی-لنینیستی حاکم بر حزب توده است) می‌کند و می‌گوید:

به آن فلسفه‌ای پایبند نشوید که مادرش همان احساسات سفله‌ای است که انگل‌های اجتماع را پرورش داده و از آن خیانت‌ها و رذالت‌ها زائیده است. به آن فلسفه پایبند شوید که دیوار یأس و جهل را از مقابل آینده برمی‌دارد و یک چیز واقعاً دل‌بستی و دوست‌داشتنی در کره ما به‌وجود می‌آورد که عدالت نام دارد. بدون یک شک ابلسی و با ایمان طاهر و بی‌غشی در این معبد بزرگ عدالت قدم بگذاریم (طبری: ۱۳۵۷: ۲۷۲).

روایت حزب توده از ارتباط هدایت با فلسفه اگزیستانسیالیسم به‌دلیل تسلط بی‌چون و چرای این حزب در صحنه روشنفکری ایران در دهه ۱۳۲۰ و به نسبت کمتر در دهه‌های بعد به روایتی تکرارشونده در آثار منتقدان ایرانی تبدیل شد که پیشتر شرح آن رفت. در این میان خودکشی هدایت پس از یک دوره یأس و افسردگی شدید به تقویت این روایت کمک کرد. حزب توده که به تأسی از حزب کمونیست شوروی آثار سارتر را منحنط، پوچ‌گرا و نومیدانه معرفی می‌کرد، بهترین تجلی این تفکر را در هدایت می‌دید که با ترجمه اولین اثر از سارتر پای این فلسفه را به ایران باز کرده بود. اینگونه بود که حزب توده توانست هدایت را به‌عنوان محصول نهایی و بومی فلسفه «بدبینانه و نومید» اگزیستانسیالیسم معرفی و نکوهش کند، محصولی که نزدیک به یک دهه مبلغ کارخانه تولیدکننده خود شد.

کتابنامه

Novack, George E. (1966) "Existentialism versus Marxism", URL: <https://www.marxists.org/archive/novack/works/history/ch12.htm> (Accessed 18 March 2017).

Susam-Sarajeva, Sebnem (2006), *Theories on the move: Translation's role in the travels of literary theories*. Amsterdam, Rodopi.

جمشیدی، اسماعیل (۱۳۷۳). خودکشی صادق هدایت. تهران: زرین.

خامه‌ای، انور (۱۳۶۸). چهار چهره: خاطرات و تفکرات درباره نیما یوشیج، صادق هدایت، عبدالحسین نوشین و ذبیح بهروز. تهران: کتاب‌سرا.

سارتر، ژان پل (۱۳۶۱). اگزیستانسیالیسم و اصالت بشر. (م، رحیمی، مترجم). تهران: مروارید.

طبری، احسان (۱۳۲۶). درباره انتقاد و ماهیت هنر و زیبایی هنری. نخستین کنگره نویسندگان ایران. تهران: بی‌نا. ۲۶۲-۲۳۳

طبری، احسان (۱۳۲۷). انقلاب و انحطاط هنری. نامه مردم، (۱۰) ۵. ۱-۱۰

طبری، احسان (۱۳۵۷). گفتگو با یک روشنفکر مایوس. در خدمت و خیانت روشنفکران (ج. آل احمد، نویسنده). تهران: خوارزمی: ۲۶۲-۲۷۳

قائمیان، حسن (۱۳۳۶). بن‌بست و گریز. یادبودنامه صادق هدایت. تهران: بی‌نا. ۲۷-۲۹

کاتوزیان، همایون (۱۳۷۲). صادق هدایت: از افسانه تا واقعیت. (ف، مهاجر، مترجم). تهران: طرح‌نو مقدمه [ناشر] (۱۳۷۹). مجموعه نوشته‌های پراکنده صادق هدایت. تهران: ثالث.

لازار، ژیلبر (۱۳۳۶). آثار صادق هدایت. یادبودنامه صادق هدایت. تهران: بی‌نا. ۴۰۴-۴۱۷
